

□ برخی از عزیزان از اهل قلم و اهل کلام، بر آن عقیده هستند که خواجه حافظ شیرازی، در قید و بند اصلاحات اجتماعی نبوده و یا به عبارتی صریح‌تر، به حکومت‌های خودکامگان از صمیم دل اعتقاد داشته و هرگز به بهبود اوضاع نمی‌اندیشیده و از روی احساسات و در عالم خیالات شاعرانه گفته است: «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم» و حتا در همایش‌های حافظ‌شناسی با عنوان «حافظ، مصلح اجتماعی نبوده است» مقاله نوشته و خوانده‌اند.

برای دریافت حقیقت این موضوع، سروده‌های حافظ به صورتی کاملاً سطحی و گذرا بازنگری شده است تا واقعیت امر معلوم گردد و در این بررسی و نقد، چنان به نظر می‌آید که شاعر عارف در باروی شخص و شخصیت خود، از هرگونه مصلحت‌طلبی دوری می‌جوید و خود را رند عالم‌سوز می‌داند:

با این همه، «مصلحت‌بینی» را از صفات پسندیده‌ی دوست و یار هم‌درد و هم‌دل خویش می‌داند:

دلی هم‌درد و یاری مصلحت‌بین

که استظهار هر اهل دلی بود

گاهی نیز در عالم خشم و دلگیری بر آن باور است که جامعه فاسد است و اصلاح‌پذیر نیست و شاعر نیز هیچ تدبیری نمی‌داند و کاری از دستش بر نمی‌آید و این تقدیر الهی است:

نیست امید صلاحی ز فساد ای حافظ

چون که تقدیر چنین است، چه تدبیر کنم

در تحقیق دیوان غزلیات خواجه، این «تدبیر» برای اصلاح جامعه و تبلیغ نیکوکاری و کوشش برای بهتر کردن اوضاع، قابل بررسی است و آشکارا می‌بینیم که غزل‌سرای عارف در مسائل و

حافظ

خواجه مصلحت‌اندیش شیراز



دکتر بهروز ثروتیان

مشکلات مربوط به شیراز و فارس مشارکت مستقیم و هم‌دردی جدی داشته است. غزل‌های گران‌قدری از وی به یادگار مانده که نشان می‌دهد برای اجرای **عفو عمومی** از سوی پادشاه پیروز جنگ، به جان می‌کوشیده و یا در هنگام گرفتاری دانشمند فاضلی چون محمد قوام‌الدین **صاحب عیار**، قلم به دست گرفته و اندوخته‌ی هنری همه‌ی عمر خویش را با اخلاص تمام در غزلی ریخته و به آستان شاه تقدیم داشته است تا بتواند از فاجعه‌ی قتل بزرگ‌مردی از عالم اسلام پیش‌گیری کند و خود خواجه حافظ، بهتر از هر کس دیگری به موقعیت اجتماعی و شخصیت دینی خویش آگاهی داشته و برای رفع مسوولیت در برابر تاریخ، به صراحت نوشته است که من

صلاح کار کجا و من خراب کجا

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمان‌کشی شهره شدم روز الست^۱

چون مصلحت‌اندیشی دور است ز درویشی

هم سینه پر آتش به، هم دیده پر آب اولی

رند عالم سوز را با مصلحت‌بینی چه کار

کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بآیدش

اگر در غزل لاف از غلامی به حضرت شاه می‌زنم، به خاطر آن است که **عفو عمومی** بدهد و جان‌های مردم جهانی را از مرگ برهاند.

حافظ اندر حضرتت لافِ غلامی می‌زند

بر امید **عفو** جان‌بخش جهان‌بخشای تو

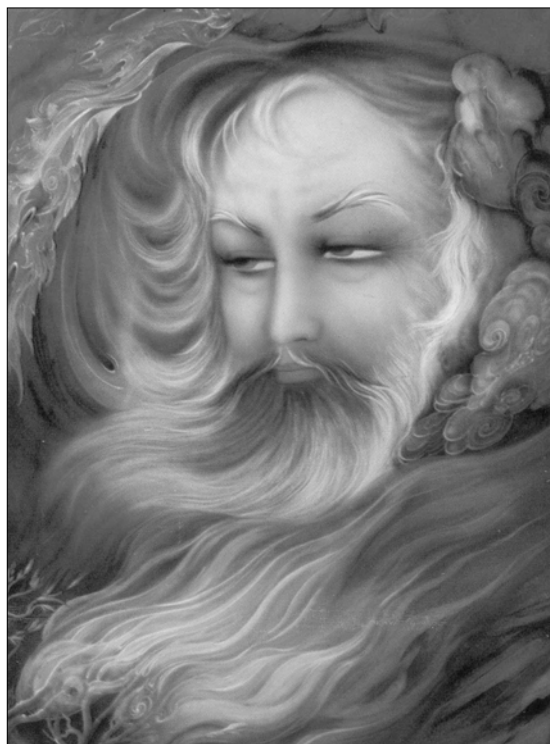
و یا این که می‌بینیم دو برادر از فرزندان مبارزالدین محمد، ماه‌ها بر دروازه‌ی شیراز با هم می‌جنگند و در نهایت فلاکت و بدبختی مردم رنج‌دیده‌ی فارس و اصفهان، پس از شکست یکی و پیروزی آن دیگری، شاعر ولایت شیراز وارد میدان سخنوری می‌شود و خنجر زبان فصیح و برنده را به کار می‌گیرد و با دلبری، شاه را با خطاب «ای نور دیده» در کمند پند می‌اندازد و از وی می‌خواهد تا با صلح و

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو

تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو

(غزل ۲۸۶)

در این غزل، حافظ شیراز به مذاحی بیش از اندازه می‌پردازد و رودرروی پادشاه می‌گوید، تاج پادشاهی از گوهر ولای تو روشنایی می‌گیرد و چون سخن می‌گویی، رخسار ماه‌سیمای تو از فتح و پیروزی خبر می‌دهد، خاک پای تو به خورشید فلک روشنایی می‌بخشد، هر جا که چتر بلند تو سایه اندازد، پرنده‌ی بخت در آن جا به پرواز درمی‌آید، دل دانا و آگاه تو، رسوم شرع و حکمت را با همه‌ی اختلافات آن دو، نقطه‌به‌نقطه می‌داند، از قلم تو آب حیوان



از آثار هنری استاد عباس جمال‌پور

آشتی از گناه برادر بگذرد و جنگ و خونریزی را پایان بخشد:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟

ای نور دیده! صلح به از جنگ و داوری

وقایع مربوط به این سخنان و این ادعاها، در کتاب و تاریخی ضبط نشده، بلکه در غزلیات خود خواجه به رشته کشیده شده است و هنگامی که ابیات یک غزل در کنار هم قرار می‌گیرد و معنی می‌یابد، موضوع از ترکیب و تلفیق معانی ابیات با هم به دست می‌آید و به اثبات می‌رسد، از همین جهت است که برای روشن شدن مطلب، نمونه‌هایی از غزلیات مربوط به مصلحت‌اندیشی‌های خواجه را بررسی می‌کنیم:^۲

بلاغت می‌چکد و در حریم حضرت تو نیازی به عرض حاجت نیست، چون راز کسی در برابر رای تو مخفی نمی‌ماند.

و این همه‌ی مذاحی و ستایش نامعتدل، به خاطر آن است که شاعر از پیشگاه شاه تقاضای عفو عمومی می‌کند و می‌گوید:

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

حافظ اندر حضرتت لاف غلامی می‌زند

بر امید عفو جان‌بخش جهان‌بخشای تو

این غزل ظاهراً برای ابوالفوارس شاه شجاع سروده شده است که در بیت چهارم از جام جان‌افزای وی نام می‌برد و او

شراب‌خواره بوده و به سبب افراط در شراب‌خواری به سال ۷۸۶ ه. ق. جان سپرده است:

آن‌چه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار

جرعه‌ای بود از زلال جام جان‌افزای تو
هم‌چنین شاه شجاع با قرآن و قوانین شرع و حکمت آشنایی
داشته و در نه سالگی حافظ قرآن بوده و خود از اهل قلم و شاعران
زمان خود به‌شمار می‌رفته که حافظ در این غزل می‌گوید:

در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف

نکته‌ای هرگز نشد فوت از دل دانای تو
آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد
طوطی خوش‌لهجه یعنی کلکِ شکرخای تو
* * *

عید است و آخر گل و یاران در انتظار

ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار^۳
برابر تقویم تحقیقی، عید رمضان سال ۷۶۷ ه. ق. به آخر فصل
گل (بهار) افتاده است و آن روز شنبه دهم خرداد ۷۴۵ ه. ش. (= ۳۱
ماه مه ۱۳۶۶ میلادی) است. در این غزل، شاه به بزم شراب نشسته
و هم‌چنان که مرسوم وی بوده است، سه ماه رمضان و شعبان و
رجب از شراب‌خواری امساک می‌ورزیده و عید رمضان را جشن
می‌گرفته و شراب می‌نوشیده است و در مقطع غزل آمده است:

حافظ چو رفت روزه و شیطان ز بند رست^۴

ناچار باده نوش که از دست رفت کار
به‌نظر می‌رسد باز شاه شجاع پس از دو سال دوری از شیراز و
سلطنت بر یزد و ابرقو، با برادر خود شاه محمود جنگیده و شاه
محمود را شکست داده (۷۶۷ ه. ق.) و در نخستین عید رسمی
(رمضان) به بزم نشسته است و در این جشن و بزم شراب بوده است
که خواجه‌ی شیراز باز به جام مرصع و مشهور شاه شجاع اشاره کرده
از پرده‌پوشی عفو کریم شاه سخن می‌گوید و از وی می‌خواهد که
«بر قلب ایشان» بیخشد و این دارای معنی کنایی سنجیده‌ای است
که از معنی ایهامی کلمه‌ی قلب (= واژگونه) به‌وجود می‌آید و مراد
اهل تقلب و دورویی است. ظاهراً در نهایت یأس و ناامیدی، پادشاه
وقت به پیروزی رسیده است و حافظ می‌گوید همّت و دعای پاکان
روزگار به سلطان یاری کرده است و آن‌گاه به جام مرصع مشهور
اشاره می‌کند که مخصوص شاه شجاع بوده است:

دل برگرفته بودم از ایام گل ولی

کاری بکرد همّت پاکان روزگار
خوش‌دولتی است خرم و خوش‌خسروی کریم
یارب ز چشم زخم جهان‌ش نگاه دار

می‌خور به شعر بنده که زبیبی دگر دهد
جام مرصع تو بدین دُر شاهوار

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود

تسبیح ما و خرّقه‌ی رند شراب‌خوار^۵
عریضه‌ای به شاه برای طلب عفو و عذرخواهی از سوی مردم
شیراز:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم

از بد حادثه این‌جا به پناه آمده‌ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم

تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزه‌ی خطّ تو دیدیم و ز بُستان بهشت

به طلب‌کاری این مهر گیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن آن روح امین

به‌گدایی به در خانه‌ی شاه آمده‌ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آب رو می‌رود ای ابر خطاپوش بیار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

حافظ این خرّقه‌ی پشمینه‌بنداز که ما

از پی قافله با آتش و آه آمده‌ایم

کلید رمز این نامه در بیت سوم نهاده شده است و شاعر
رمزگوی شیراز، ظاهراً نامه را به گونه‌ای تنظیم کرده است که جز
اهل ادب و آشنایان شیوه‌ی سخن حافظ، کسی از آن چیزی
نمی‌فهمد و خود در ابیات دوم و چهارم مطالبی را مطرح می‌کند که
یاریگر حل موضوع سخن است. معنی بیت سوم در نظر اول چنین
به‌گمان می‌آید: «ما سبزه‌ی خطّ رخسار تو را دیدیم و از بُستان
بهشت خدا به خاطر جمال تو برای طلب‌کاری این مهد گیاه یعنی
سبزه‌ی خطّ تو آمدیم، یعنی از بهشت به خاطر تو به دنیای خاکی
آمدیم.»

اما با اندکی تأمل، لغو بودن این معنی آشکار می‌گردد زیرا:

اولاً، ما از بُستان بهشت به‌خاطر هیچ کس به این دنیا نیامده‌ایم،
بلکه ما را و پدر و مادر ما آدم و حوا را، به‌خاطر نافرمانی از آن‌جا
بیرون رانده‌اند.

ثانیاً، سبزه‌ی خطّ درباره‌ی مردان، محاسن و موی صورت ایشان
است، و درباره‌ی زنان، مو و خطی است که بر پشت لب یا بناگوش
زنان می‌روید و بسیار بی‌معنی است برای کسی بگوئیم سبزه‌ی خط
تو بسیار زیباست، ما برای طلب‌کاری آن آمده‌ایم تا آن را به ما
بخشی یا بدهی!

ثالثاً، مهر گیاه، مجاز به همانندی است برای سبزه‌ی خط (استعاره‌ی مصرحه است)، باید شباهتی بین مهر گیاه و سبزه‌ی خط وجود داشته باشد، از این جهت است ناگزیر به معانی مهر گیاه در لغت مراجعه می‌کنیم:

مهر گیاه: ... یکی از گونه‌های بلادون (Belladon)...، افسانه‌های مختلف در مورد این گیاه وجود دارد. اثر دارویی آن کاملاً شبیه بلادون است با اثری شدیدتر. به نام‌های گوناگون مشهور است: یبروح... سراج‌القطرب، تَفَّاح‌المجانین... لقاح‌البری، لفاحه، سگ‌شکن... آدم کوکی، گوزل عورت اوتی، مندغوره... سگ‌کش. (فرهنگ فارسی معین (تلخیص)).

و در دایره‌المعارف فارسی (ص ۲۹۳۹، جلد سوم) می‌نویسد: ریشه‌های آن را در قرون وسطی وسیله‌ی مسموم کردن اشخاص قرار می‌دادند. این ریشه‌ها کمابیش به شکل انسان است، ماده‌ی سمی آن آتروپین است. آن را سگ‌کن (Sag.Kan) نیز می‌گویند.

در تأمل همین معنی اخیر است که معلوم می‌شود: مخاطب نامه شخص پادشاه است (بیت ۴)، بستان بهشت کنایه از شیراز است، و سبزه‌ی خط، سبزه‌ی خط نوشتاری و مراد نامه‌های شاه یا فرمان اوست. در وحدت معانی ابیات، کاملاً منطقی می‌نماید که در میانه‌ی سال‌های ۷۶۵ و ۷۶۷ ه. ق که شاه شجاع از شیراز رانده شده و در ابرقو و یزد حکمرانی می‌کند، مردم شیراز از کرده‌ی خود پشیمان هستند که خیانت ورزیده، شاه محمود برادر شاه شجاع را به شیراز آورده‌اند. و از فحوای کلام در غزل معلوم می‌شود شاه شجاع به سبزه‌ی خط خوش خود از مردم شیراز یاری خواسته و مردم نیز خواهی مصلح را برای نوشتن پاسخ دعوت کرده‌اند و از طرف مردم همین نامه را نوشته است که می‌گوید: با چنین گنج غزلی که جبرئیل خازن آن است و به حافظ الهام می‌شود به گدایی به در خانه‌ی شاه آمده‌ایم و از بیت دوم برمی‌آید که دست از زندگی شسته و با قبول خطر مرگ، گروهی این نامه را از شیراز به در خانه‌ی شاه (اقلیم وجود) آورده‌اند.

حال اگر مخاطب نامه شاه شجاع باشد یا کس دیگری، فرق نمی‌کند، در هر حال، نویسنده‌ی نامه خواجه حافظ است و او به صلاح جامعه‌ی خود می‌اندیشد و دفتری درددل را در هشت بیت می‌گنجاند و می‌نویسد:

۱- ای پادشاه! ما برای کسب مقام نه، بلکه از بد حادثه به تو پناه آورده‌ایم؛

۲- و عشق و دوستی تو ما را به این راه کشیده و از خطر مرگ نگهبانان دشمن تو رسته، به این‌جا رسیده‌ایم؛

۳- تو خود نامه نوشته و از ما یاری خواسته‌ای، اینک برای درخواست همان سگ‌کش آمده‌ایم تا حکم قتل دشمن تو را از تو بگیریم و در اجرای فرمان ایستاده‌ایم؛

۴- با این چنین غزلی که از سوی جبرئیل به شاعر شیراز وحی شده است، به گدایی آمده‌ایم تا ما را بپذیری؛

۵- و با بردباری خود گناهان ما را ببخشی؛

۶- باران رحمت بر خطاهای ما ببار؛

۷- حافظ خود نیز این خرقه‌ی پشمینه را می‌اندازد و با این کاروان همراهی و همکاری می‌کند و با آتش و آه سینه به دعاگویی مشغول است ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ابیات حافظ از دیوان غزلیات حافظ نقل شده است، به تصحیح و استدلالی دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات نگاه، ۱۳۷۹ شمسی.
- ۲- ر. ک. شرح غزلیات حافظ، تألیف بهروز ثروتیان، جلد چهارم، ص ۳۳۹۳ / شرح غزل ۲۸۶، پویندگان دانشگاه، ۱۳۸۰ شمسی، تهران.
- ۳- ر. ک. همان مأخذ، شرح غزل ۲۳۷، جلد سوم، صص ۲۳۶۱-۹.
- ۴- در برخی نسخه‌ها به صورت زیر تحریف شده است: «حافظ چو رفت روزه و گل نیز می‌رود»، شرح بیت.
- ۵- ر. ک. شرح غزل ۲۳۷، ج سوم، صص ۲۳۶۱-۹.

حافظ و دیگر انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی را از مراکز فرهنگی و کتاب‌فروشی‌های زیر بخواهید:

- ۱- مرکز دایره‌المعارف ایران‌شناسی: خیابان انقلاب - اول فلسطین - ساختمان مهر - شماره‌ی ۲ - طبقه‌ی سوم
- ۲- انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی: عباس‌آباد - خیابان احمد قصیر (بخارست) - نبش کوچه‌ی سوم
- ۳- کتاب مرجع: انتشارات بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، میدان فلسطین - اول فلسطین شمالی - شماره‌ی ۱۳۰
- ۴- انتشارات دانشگاه (نشر پشتون): تقاطع فلسطین و انقلاب (ساختمان دانشگاه آزاد)
- ۵- کتاب‌فروشی طهوری: خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران
- ۶- کتاب‌فروشی خوارزمی: خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران
- ۷- کتاب‌فروشی بیگوند: خیابان انقلاب - تقاطع وصال
- ۸- کتاب‌فروشی شیوا: خیابان انقلاب - اول خیابان فخر رازی
- ۹- انتشارات بعثت: خیابان انقلاب - بعد از چهارراه فلسطین - پلاک ۱۲۲۲
- ۱۰- کتاب‌فروشی توس: خیابان انقلاب - اول ابوریحان
- ۱۱- کتاب‌فروشی پکا: خیابان فلسطین - نبش کوچه ناییب
- ۱۲- انتشارات آرمان: خیابان انقلاب - اول خیابان اردیبهشت
- ۱۳- اسرار دانش: خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین